

گفتار سوم

داریوش بزرگ

داریوش پور ویشث آسپَه پور آرشامَه پور آریارمنَه پور چیش پیش بود که رشته تبارش در سه پست به تبار کوروش می رسید. چیش پیش در سال ۶۴۰ پم پارس و خوزستان را میان دو پسرش کوروش (جد اعلای کوروش بزرگ) و آریارمنَه (جد اعلای داریوش بزرگ) تقسیم کرده بود. بعدتر به گونه‌ئی که ما از آن آگاهی نداریم نیای کوروش نیای داریوش را از صحنه کنار زده به درجه دوم پائین آورده خود شاه پارس و خوزستان شده بود. از نظر خاندانی، پدر داریوش دست کمی از کوروش نداشت. زمانی که کوروش درگذشت، ویشث آسپَه و پدرش آرشامَه هردو زنده بودند. بنا به روایت داریوش بزرگ در بغستان که می گوید پیش از او هشت تن از خاندان او شاه بوده‌اند، آرشامَه نیز برای مدتی شاه بوده و چه بسا که کام بوجیه دوم، به خاطر یک دست کردن قدرت سیاسی، او را کنار زده باشد. وقتی داریوش به سلطنت نشست ویشث آسپَه و آرشامَه زنده بودند. ویشث آسپَه در زمان کوروش و کام بوجیه شه‌ریار پارت و هیرکانیه بود و در مرکز پارت استقرار داشت.

آیا می توان تردید کرد که آرشامَه ی پیر پسران خودش را برای پادشاهی شایسته تر از پسران کوروش می دانسته؟ آیا پس از کوروش زمان آن فرارسیده بوده که برسر فرزندان کوروش همان برسد که نیای کوروش با نیای داریوش کرد؟ هردو پسر کوروش (کام بوجیه و بردیه) در پی هم از میان رفتند تا داریوش نواده آریارمنَه بر اورنگ شاهنشاهی‌ئی که کورش با تدبیرش تشکیل داده بود تکیه بزند. پس از آن نام افراد خانواده کوروش از صحنه کنار رفت و در نبشته‌های داریوش نه از کوروش به عنوان بنیانگذار شاهنشاهی و آفریننده سلطنتی که به دست داریوش افتاده بود تجلی شد و نه از خدماتش تقدیری به عمل آمد، و هرجا که لازم بود نامی از کوروش به میان آید به سادگی از او یاد شد بدون آنکه اشاره شود که او بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشیان بوده است. فرزندان نرینه کام بوجیه و بردیه به کلی کنار نهاده شدند به گونه‌ئی که تا پایان دوران هخامنشی هیچ نامی از نوادگان کوروش در میان نیست.

داریوش در گزارش بغستان از شش تن سپهدار و بزرگان پارسی نام می برد که دستیاران او در دستیابی به تخت و تاج بوده‌اند. اینها عبارت بودند از: ویندفرنه پور ویسپار، هوتنه پور ثوخر، گاوبروو پور مردونیه، وی درنه پور بغایغنه، بغ بوخش پور داتووهیه، اردومنش پور

و هو که. روایت هرودوت که داستان ورود این شش تن به علاوه پرخش آسپ همراه داریوش به کاخ را نقل می‌کند و چه گونگی کشته شدن کسی که بردیه‌ی دروغین نامیده شده را بیان می‌دارد، نشان می‌دهد که آنها طی یک توطئه ماهرانه و از پیش طراحی شده دست به کودتا زدند. روایت می‌گوید که این دسته پس از بازگشت از مصر و شام به عنوان دیدار با شاه جدید و عرض گزارش وارد کاخ شدند. اینها سرکردگانی بودند که اجازه داشتند هرگاه و بی‌گاه وارد کاخ شده به حضور شاه برسند و مانع و واژنی بر سر راهشان وجود نداشت. همین روایتها حکایت از آن دارد که آنها در درون کاخ و درون کوشک زنان به کسانی که «گاؤماته و برادرش پات ایزد» نامیده‌اند حمله‌ور شده و آنها را غافلگیر کردند. در از میان برداشتن آنها نه سخن از شورش رفته و نه شرکت سپاه و نه جنگ و درگیری. کسی که بردیه‌ی دروغین خوانده شده در کوشک زنان پس از مقاومت جانانه به دست داریوش و دوستانش کشته شد، و اعلام شد که او بردیه نبوده بلکه مغی گوش بریده به نام گاؤماته بوده، و بردیه پیش از این به فرمان کام بوجیه کشته شده بوده و کسی که عامل قتل بردیه بوده نیز خودش را هم اکنون کشته است، و قصه تمام شد. پس از این، شش سرکرده پارسی که یاران داریوش بودند او را بر اورنگ شاهنشاهی ایران نشانند و خودشان دست یاران وی شدند.

۱. جنگهای داریوش بزرگ با رقیبان قدرت

استقرار سلطنت داریوش به سادگی صورت نگرفت. او بی‌درنگ با سلسله شورشهای گسترده‌ئی مواجه شد که رقیبانش از قبایل مختلف ایرانی و غیر ایرانی برپا کردند. این شورشها پی‌آمد طبیعی جابه‌جایی سلطنت از یک خاندان به خاندان دیگر بود که توسط داریوش صورت گرفته بود. بسیاری از سپهداران قدرت‌خواه ایرانی در کشور به فکر افتادند که اکنون که کوروش و فرزندان او در جهان نیستند برای دستیابی به تاج و تخت آنها به پا خیزند و جانشین آنها شوند. شورشهای ضد داریوش را نمی‌توان مخالفت با شخص داریوش تعبیر کرد، بلکه تلاشمهایی بود که سپهداران رقیب داریوش برای دستیابی به اورنگ شاهنشاهی به راه افکندند. لذا بازخوانی این شورشها را نباید در ارتباط با کودتای داریوش تفسیر کرد، بلکه باید آنها را به عنوان پی‌آمد نابود شدن کام بوجیه و بردیه و خلأ موقتی قدرت سیاسی مورد بررسی قرار داد. به عبارت دیگر، این شورشها نه نشانه نارضایتی مردم کشور از وضع موجود، بلکه تلاش سپهداران نیرومند برای به‌چنگ آوردن تخت و تاج شاهنشاهی ایران بود. ولی آن‌گونه که از گزارش داریوش برمی‌آید، هیچ کدام از این اقتدارگرایان

نتوانستند موقعیتی که داریوش و هخامنشیان داشتند را کسب کنند، و از چندان حمایتی در کشور برخوردار نشدند، و به آسانی نابود گشتند. گزارش سرکوب شورش‌های داخلی در کتیبهٔ بغستان چنین آمده است:

در خوزستان مردی به نام «آترینه» به پا خاسته برای خودش تشکیل سلطنت داد. در بابل مردی به نام «نیدین تا بل» مدعی شد که پسر نبوخذ نصر است و مردم را پیرامون خویش گرد آورده خویشتن را شاه بابل خواند. آترینه را لشکر اعزامی داریوش به آسانی شکست داده اسیر کرد و به نزد داریوش برد که در بابل بود. برای مواجهه با شورش بابل داریوش شخصاً لشکر کشید و مدعی سلطنت بابل را طی سه دور نبرد شکست داده دستگیر و معدوم کرد. به دنبال سرکوب شورش آترینه و نیدین تا بل، مدعیان سلطنت در پارس، خوزستان [برای بار دوم]، ماد، ارمنستان، پارت، هیرکانیه، مرو، سیستان، بابل [برای بار دوم] به پا خاستند و هر کدام برای خودش تشکیل سلطنت داد. در مصر نیز شهریار پارسی که توسط کام‌بوجیه نشانده شده بود خودش را شاه مصر نامید. داریوش پس از نابودسازی نیدین تا بل به خوزستان لشکر فرستاد، ولی پیش از آنکه لشکرش به خوزستان برسد مدعی پادشاهی خوزستان به دست هواداران داریوش که از خود خوزیه‌ها بودند کشته گردید، و خوزستان آرام شد. در ماد مردی به نام «فرورتیش» با ادعای اینکه از خاندان شاهی ماد و نوادهٔ هوخشتر است به پا خاسته تشکیل سلطنت داد. داریوش لشکر به ماد فرستاد، ولی چونکه فرورتیش در میان بخشی از قبایل ماد پایگاه مستحکمی داشت این لشکر نتوانست که کاری از پیش ببرد، و داریوش مجبور شد که شخصاً از بابل به ماد برود. برای مقابله با قیام ارمنستان نیز داریوش لشکر فرستاد. این لشکر پس از چند دور نبرد توانست مدعی سلطنت ارمنستان را نابود کند. داریوش در ماد فرورتیش را شکست داد و فرورتیش با دسته‌ئی از وفادارانش به‌ری گریخت. لشکر اعزامی داریوش وی را در ری شکست داده دستگیر کرده به ماد فرستاد، و او در همدان به دار آویخته شد. در «سگرتیه» (آذربایجان مرکزی) مردی به نام «چیترن تخمه» با ادعای اینکه از خاندان شاهی ماد است قیام کرده تشکیل سلطنت داد. این نیز توسط لشکر اعزامی داریوش که به فرماندهی یک پارسی به نام تخم‌آسپاد (تهماسپ) گسیل شد، شکست یافته دستگیر و به ماد فرستاده شد و سپس در اربیل (اکنون شمال عراق) به دار آویخته شد. زمانی که فرورتیش در ماد قیام کرده بود سپهداران مادی که در پارت و هیرکانیه بودند از او حمایت کرده سپاهیان را برضد داریوش شوراندند و گشتاسپ - پدر داریوش - که شهریار پارت بود را بیرون راندند. داریوش پس از فراغت از کار شورشگر مادی از ری نیروی امدادی برای

پدرش فرستاد و گشتاسپ پس از دو جنگ بزرگ شورشیان را سرکوب کرد و آرامش را به پارت و هیرکانیه برگرداند. در مرو مردی به نام «فَرادَ» به پا خاسته تشکیل سلطنت داد. این شورش نیز مثل بقیه به تدبیر داریوش و توسط لشکر اعزامی او به شکست انجامید و فراده نابود شد. در پارس مردی به نام «وَهیز داتَه» مدعی شد که بردیه پسر کوروش است، و حمایتی یافت، حتی سپاهیان پارسه گرد (پاسارگاد) نیز از او حمایت کردند. او در سه موضع و سه جنگ بزرگ از لشکریان اعزامی داریوش شکست یافت و سرانجام دستگیر شد و به فرمان داریوش در پارس به دار آویخته شد. زمانی که وهیز داتَه در گیر نبرد با لشکریان داریوش بود در سیستان سپهدارانی از وهیز داتَه هواداری کرده به ضد داریوش شوریدند. لشکر اعزامی داریوش در سیستان سه جنگ بزرگ با شورشیان داشت، و توانست شورش را سرکوب کرده آرامش را به منطقه برگرداند. در میان گرفتاریهای داریوش در پارس و شرق کشور، بابل مُجَدِّدًا شورید و پیرمردی به نام «اَرخَه» با ادعای اینکه پسر نَبُوخَد نَصْر بابل است پادشاه شد. ارخه نیز مثل دیگر شورشیه‌ها توسط سپاه اعزامی داریوش شکست یافته دستگیر شد و او را در بابل به دار آویختند. همه این رخدادها در خلال کمتر از دو سال به وقوع پیوست. معمولاً جنگ‌های به‌طور همزمان در چندین نقطه در جریان بود (تاریخ‌هایی که داریوش ذکر کرده و پائین تر خواهیم خواند این را نشان می‌دهد). داریوش در خلال این مدت کوتاه همه مدعیان سلطنت را سرکوب و نابود کرد. و این به آن معنا است که داریوش - به عنوان جانشین واقعی کوروش و کامبوجیه - بیش از مجموع همه رقیبان نیرومند خودش در میان مردم کشور پایگاه داشته است. حتی در ارمنستان و میان رودان نیز پایگاه داریوش نیرومندتر از پایگاه مدعیان بومی سلطنت بود. یعنی هم ایرانیان و هم اقوام زیر سلطه به سبب رفتارهای نیکویی که از کوروش و کامبوجیه دیده بودند سلطنت هخامنشیان را حتی بر مدعیان به پا خاسته سلطنت از خاندانهای حکومتگر سابق خودشان ترجیح می‌دادند.

داریوش پس از شرح این وقایع تأکید می‌کند که همه رهبران شورشها با نیرنگ و دروغ مردم را پیرامون خودشان گرد آورده بودند، و هر کدامشان نامی را بر خودش نهاد که از آن او نبود، ولی داریوش چونکه نیت خیر داشت اهور مزدا به او کمک کرد تا همه این دروغگویان و فریبکاران را یکی پس از دیگری از میان بردارد. او سپس به همه شاهان آینده توصیه می‌کند که از دروغ و نیرنگ پرهیزند که عواقب دروغ خوشایند نخواهد بود. او تأکید می‌کند که نسخه‌ئی از گزارش این رخدادها را در چند زبان، از جمله «زبان آریایی» بر طومارهای چرم گاه و پوست گوسفند تهیه کرده و به سراسر سرزمینهای شاهنشاهی فرستاده تا برای مردم

خوانده شود. این به آن معنا است که آنچه را داریوش گزارش کرده عین حقیقت بوده، و گزافه در آن نبوده است. فقط می توان پنداشت که آنچه او مایل نبوده که مردم بدانند یا آنچه مایل بوده که فراموش گردد با سکوت برگزار کرده و در گزارشش به آن اشاره ننموده است.

داریوش فرماندهی قاطع و بی گذشت بود. او نسبت به سرکشان و شورشگران مدارا نمی کرد و چون بر آنها دست می یافت در مجازاتشان نسبتاً بی رحمانه رفتار می کرد. در آوردن چشم و بریدن گوش و بینی و به نمایش نهادن مذلت آمیز مدعیان شکستخورده سلطنت از روشهای کیفردهی او بود. تدبیرهای قاطعانه او وی را در ۱۹ جنگ بزرگ که کمتر از ۲ سال وقت گرفت پیروز در آورد و امنیتی سراسری را در کشور پهناور او که میراث کوروش و کامبوجیه بود برقرار کرده سلطنت او را تثبیت نمود و به او امکان داد که در غیاب هر صدای مخالفی کوس مشروعیت مطلق بنوازد و خویشتن را مورد حمایت خدای جهان بنامد. در گزارش بغستان، او همه کسانی که مخالفش بودند را مردم فریب می نامد و تأکید می کند که آنها دروغ بنده نامی بر خودشان نهادند که از آن ایشان نبود تا در سایه این نام مردم فریب خورده را به حمایت از خودشان بکشانند. او با این شگرد می خواست به مردم القا کند که نامهایی که این مدعیان بر خودشان بسته اند متعلق به کسانی بود که در قید حیات نبودند، و این کسان که این نامها را بر خودشان نهادند شاید و مردم فریب بودند و دروغ گفتند تا مردم را پیرامون خودشان جمع کنند و به مقصدشان برسند. معلوم نیست که او در این ادعا تا چه اندازه صداقت داشته است! شاید هم حقیقتاً چنین بوده است. ما وقتی می بینیم که یک پارسی ادعا کرده که بردیّه پسر کوروش است، و حتی سپاهیان پارسه گرد نیز فریب او را خورده اند، به خودمان حق می دهیم که ادعای داریوش درباره دیگر رقیبان قدرت را نیز درست بپنداریم. درباره مدعی سلطنت در ماد و سگرتیه نیز داریوش یقیناً صداقت دارد، زیرا بازماندگان خاندان سلطنتی ماد برای مردم آن سرزمین شناخته شده بوده اند، و شکستهای پیاپی ئی که مدعیان سلطنت در ماد از داریوش دیدند نشانگر آن است که آنها در عین آنکه توانسته بوده اند نیروی قابل توجهی برای خودشان فراهم آورند، با این حال در ماد چندان پایگاه مستحکمی نداشته اند که بتوانند در برابر نیروهای داریوش ایستادگی کنند. ارجی که داریوش پس از آن برای مردم ماد قائل شد، و این را می توانیم در نگاره های تخت جمشید ببینیم که پارسی و مادی هم طرازند، نشانه حمایتی است که داریوش در میان این شورشها از سران قبایل ماد دریافت کرده بوده است.

داریوش در سنگنبشته بغستان، همچون یک شاه یکتاپرست که خدای یگانه اش فقط

اهورمزدا - خدای زرتشت - است با اختصاص ارادهٔ مطلق به اهورمزدا همهٔ پیروزیهایش را به ارادهٔ اهورمزدا نسبت داده و کوشیده است تا وانمود کند که چونکه هدفش اجرای ارادهٔ اهورمزدا در برقراری عدل و راستی و درستی بوده، اهورمزدا همواره یاور و حامی او بوده و در همهٔ جنگها و در برابر همهٔ دشمنان به پیروزی رسانده است. او به این گونه خویشتن را تنها ذات شایستهٔ حکومت کردن قلمداد کرد، و معتقد بود که همهٔ مردم روی زمین باید از او فرمان ببرند تا بتواند خواسته‌های اهورمزدا را، یعنی برقراری نظم و امنیت و آرامش را در جهان به اجرا درآورد. او در سنگنبشتهٔ بغستان چنین ادعا کرده است:

از این رو اهورمزدا مرا یآوری کرد و هر خدای دیگری که هست، زیرا من بدباور نبودم، پیرو دروغ نبودم، زورگو و ستمگر نبودم؛ نه من و نه خانواده‌ام.

و در سنگنبشتهٔ نقش رستم چنین نویسانده است:

من هر چه کرده‌ام به یاری اهورمزدا بوده که پستی بان من بوده و مرا کامیاب گردانیده است. اهورمزدا به من یاری کرد تا این کارها را انجام دهم. او یاور و نگهبان من باد، و کشورم را از بلاها در امان بدارد. من امور خویش را به ارادهٔ اهورمزدا و امی گذارم و امیدوارم که رستگاری نصیبم کند. ای مردم! دستورهای اهورمزدا را که به شما رسیده است رها مکنید و از راه راست و درست روگردان مشوید.

انسان وقتی این سخنان را می‌خواند یا می‌شنود شخصیتی باایمان و پارسا و دادگرو مهرپرور از داریوش در نظرش مجسم می‌شود و به این شخصیت حق می‌دهد که به خاطر انجام مأموریت دادگسترانه و مبارزه با کژیها و بدیها و برقراری راستیها و درستیها هر شیوه‌ئی را که صلاح بداند به کار بندد و مخالفان راهش را به راهی که مناسب پندارد از میان بردارد. ولی لحظهٔ دیگر به خاطر می‌آورد که این خودستائیه‌ها را یک زورمند خشم‌آور آتش‌شگاف^۱ بر زبان آورده که به کسی اجازه نمی‌داده در برابر او جز «لیک»، و «بله قربان» چیز دیگری بر زبان آورد؛ و همه کس حتی بلندپایه‌ترین شخصیت‌های کشوری و لشکری را فرمان بر چشم و گوش

۱- مولوی رومی داستانی را چنین می‌گوید: شاه با دلچک همی شطرنگ باخت؛ زود ماتش کرد و خشم شه بتافت. گفت: «شه شه!» و آن شه خشم آورش، یک‌یک آن شطرنج می‌زد بر سرش؛ که «بگیر اینک شهت ای قلتبان!»... بار دیگر باختن فرمود میر؛ و او شده لرزان چو عود از زمهریر. باخت دست دیگر و شه مات شد؛ وقت شه شه گفتن و میقات شد. دلچک از جا جست و در کنجی خزید، یک لحاف و ششمنم بر خود کشید. گفت شاهش: «هان چه کردی چیست این؟» گفت: «شه شه، شه شه، ای شاه گزین! با چو تو خشم آور آتش شگاف، کی توان حق گفت جز زیر لحاف.»

بسته خودش می دانسته است. داریوش در کتیبه بغستان از شش تن رؤسای خاندانهای بزرگ پارسی که او را برای حصول سلطنتش یآوری کردند به نام «دوستان من» یاد کرده، و جز اینها از همه امرای ارتش و شهریاران تحت فرمانش و کارگزاران دولتش با عبارت «منا بندکا» (وابسته من / فرمان بر من) نام برده است. این شش تن همان سپهداران نیرومندی بودند که با روی کار آمدن او اعضای شورای سلطنت را تشکیل دادند و تخت شاهنشاهی بر دوششان نهاده شده بود و پس از آن هر کدام در بخشی از کشور برای خودشان شاهی کردند. داریوش سلطنت خویش را در حقیقت مدیون اینها بود و اگر اینها نبودند او نمی توانست تاج و تخت را از دست فرزندان کوروش بیرون بکشد و به خود اختصاص دهد. حقیقت امر کام بوجیه و بردیه را نیز همین شش تن می دانستند. داریوش به پاس خدمت عظیمی که این شش تن به او کرده بودند نامهایشان را یکی یکی در کتیبه اش ذکر کرده و ستوده و از شاهان آینده خواسته است که خانواده ها و فرزندان اینها را گرامی بدانند و همواره در زیر چتر حمایت بگیرند. پیش از این دیدیم که این شش تن بودند که با تدبیر خاصی همراه داریوش - فقط و فقط هفت نفره - وارد کاخ شدند و اورنگ نشین سلطنت ایران را غافلگیر کرده کشتند. پس از آن داریوش شاهنشاه ایران شد، تا همان راهی را که کوروش بزرگ آغاز کرده بود بدون تغییر و تبدیل کلی ادامه دهد، و از تمدن جهانی و نظم و امنیت و آرامش جهان به شایستگی پاسداری کند.

۲. اقدامات داریوش بزرگ در مصر

داریوش دو سال نخست سلطنتش را صرف سرکوب شورشهای داخلی و تثبیت اوضاع ایران و میان رودان و ارمنستان کرد. او در سند بغستان گزارش نسبتاً مفصلاً درباره یکایک شورشها ارائه کرده و همه را ناشی از اراده اهورمزدا دانسته است. او در این سند خاطرنشان کرده که در مصر نیز برضد او شوریده اند. داستان این شورش چنین است که چون داریوش به سلطنت نشست آریاند - شهریار پارسی مصر - که منصوب کام بوجیه بود با او به مخالفت برخاست و در صدد برآمد که مصر را از حیطة نظارت داریوش خارج سازد. او با این هدف سکه نقره تمام عیار به نام خودش زد،^۱ و روابطش را با داریوش قطع کرد. داریوش پس از آنکه از امر ایران و میان رودان و ارمنستان و خوزستان فراغت یافت و پایه های سلطنتش را استوار کرد به مصر لشکر کشید. آریاند نتوانست یا نخواست که در برابر داریوش چندان

مقاومتی نشان دهد؛ و به اطاعت داریوش درآمده مُجَدِّدًا در مقامش ابقاء شد.

داریوش در مصر دست به یک سلسله اصلاحات سیاسی و اقتصادی زد تا رضایت مردم آن کشور را جلب کند. نخستین کاری که کرد آن بود که چون در آن هنگام کاهنان در جستجوی خلیفه برای اپافوس بودند که در آن اواخر درگذشته بود، در مراسم عزای اپافوس شرکت نمود و هزینه‌ئی هنگفت برای «کشف» اپافوس جدید مقرر کرد. او پس از آن به رسم فرعونان به حضور خدایان مصری رفت و مراسم عبادت به جای آورد و همچون فرعونان آنها را پدر خطاب کرد تا مردم مصر ببینند که او نیز مثل کام‌بوجیه به مقدساتشان احترام می‌گذارد. به علاوه او به هزینه دولت ایران ساختمان یک معبد بزرگ برای آمون (خدای بزرگ مصر) آغاز کرد و موقوفاتی به آن اختصاص داد. این کاری بود که هرکدام از فرعونان پیش از او انجام داده بودند و داریوش نیز که اینک فرعون مصر شمرده می‌شد می‌بایست که انجام می‌داد. داریوش همچنین در مصر دست به یک سلسله اصلاحات عمومی زد و از آن جمله میان دریای مدیترانه و دریای سرخ به دستور او ترعه‌ئی حفر شد که کشتیهای بازرگانی می‌توانستند از آن عبور کنند. این ترعه سواحل شمالی آفریقا و نیز سواحل جنوبی اروپا را از راه دریای سرخ به دریای پارس و شرق آسیا پیوند می‌داد و به رونق تجارت بین‌المللی کمک می‌کرد و مصر را به حلقه وصل میان شرق و غرب مبدل می‌ساخت و باعث شکوفایی اقتصادی مصر می‌شد. او همچنین به کاهنان مصری دستور داد که مجموعه قوانین مدنی و جزایی مصر را بنا بر اهداف امنیت‌گسترانه او تدوین کنند، و دستگاه قضایی مصر را نوسازی کرد تا رعایای مصری که تا پیش از آن بردگان فرعون بودند و هیچ حقی جز حق زیستن و بهره دادن نداشتند از حقوق انسانی برخوردار گردند و به آزادی برسند. برای این کار، دستور داد که کاهنان و دبیران مصری در معبد بزرگ به حضور او برسند. چون جمع شدند دستور داد که قانون نویینی بر اساس قوانین شرعی مصر برای کشورشان تدوین کنند و نسخه‌اش را برای او بیاورند. دستور او چنان بود که قوانینی که از دوران دیرینه تا اواخر عمر اُح‌مُسس تدوین شده بوده را برای تدوین قانون جدید در مد نظر قرار دهند.^۱

داریوش حدود یک سال در مصر ماند و به اوضاع کشور سر و سامان داد. کتیبه‌ئی که داریوش بزرگ به مناسبت حفر کانال اتصال دریای سرخ به دریای مدیترانه به سه زبان پارسی و آرامی و مصری از خود برجای نهاده بوده توسط باستانشناسان در ناحیه غربی کانال سوئز کشف شده است. متن پارسی این کتیبه که کوتاهتر از متن مصری است چنین است:

۱- اومستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی: ۱۹۲-۱۹۳.

خدای بزرگ است اهورمزدا، که آسمانها را آفرید، که این سرزمینها را آفرید، که مردم را آفرید، که شادی را برای مردم آفرید، که پادشاهی این سرزمین پهناور که دارای اسبان خوب و مردم خوب است را به داریوش سپرد. من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای با مردمان گوناگون، شاه سرزمینهای پهناور، پسر و پشت آسپه، هخامنشی [هستم]. داریوش شاه گوید: من پارسی ام، مصر را گرفتم، سپس دستور دادم تا این ترعه را در میان رودخانه پیراؤ و دریای پارس حفر کردند تا کشتیها بتوانند از مصر به سوی پارس بروند. این آرزوی بزرگ من برآورده شد.

اقداماتی که داریوش بزرگ در مصر انجام داد بسیار پرثمر بود و سبب می شد که حاکمیت ایران بر مصر برای مدتی طولانی دوام داشته باشد. او با اقدامات دینیش روحانیت مصر را به حامیان خویش مبدل ساخت و به این وسیله سلطه ایران را در مصر استحکام بخشید. در خاورمیانه از دورترین دوران تاریخ تا امروز، متولیان دین مهم ترین نقش را در زندگی اجتماعی بازی کرده اند. این طبقه به حکم ماهیت تاریخی و به حکم خصیصه اقتدارطلبی همیشه در هر جامعه‌ئی می کوشد تا سهمی از قدرت و امتیاز ناشی از آن را به خویش اختصاص دهد و از مزایای آن برخوردار گردد. سلاطین نیز همواره از قدیمترین زمانها با شناختی که از تأثیر فعال متولیان دین در بسیج افکار توده‌های عامی داشته‌اند، آنها را به خودشان نزدیک کرده با اعطای امتیاز ملموس مادی حمایت و اطاعتشان را جلب کرده‌اند. آنچه سبب شد سلجوقیان و مغولان و تیموریان و اعقابشان برای نزدیک به چهار سده در ایران ماندگار شوند همین درک آنها از نقش متولیان دین و خریدن وفاداریهای آنها و استفاده از آنها در تأمین اطاعت توده‌ها و در نتیجه مشروعیت بخشیدن به حاکمیتشان در ایران بود. اینکه می بینیم در زمان مغولها این همه دارودستگاه عریض و طویل به نام مراکز تصوف در ایران روئید ناشی از همین حمایتی بود که حکومتگران مغول از شیوخ صوفیه به عمل می آوردند. اگر متولیان دین در نظامهای فاسد و متجاوز در راه اجرای نقشه‌های حکومتگران ضد مردمی نقش ضد مردمی ایفا می کنند، حاکمان مردم گرا نیز اگر بر سر کار باشند می توانند که از آنها در جهت منافع و مصالح مردم استفاده کنند؛ زیرا روحانیت به حکم ماهیتش همیشه ابزار دست کسان و گروههایی است که زندگی او را به بهترین وجهی تأمین کنند، و کاری به این ندارد که جهتگیری اجتماعی این کسان یا گروهها به نفع جامعه باشد یا به زیان جامعه. به زبان دیگر، روحانیت در طول تاریخ تا بوده همیشه توجیه‌گر وضع موجود سیاسی و اجتماعی بوده است. حال اگر نیکانی بر سر قدرت سیاسی قرار داشته باشند که بخواهند در جهت خیر و صلاح جامعه عمل کنند، روحانیت با حمایتها و امتیازهایی که از این حاکمیت حاصل می کند

توجیه‌گر همین وضع موجود می‌شود و توده‌های عامی را برای حرکت در راهی که این حاکمیت نشان می‌دهد بسیج می‌کند؛ و هرگاه حکام ستم‌پیشه بر سر کار باشند به‌همین سان از سلطهٔ سیاسی روز حمایت می‌کند. این ماهیت متولیان دین بوده و هست و همین خواهد بود. به‌همین سبب است که دستگاه سلطه - به‌هر شکلی که باشد - همیشه خودش را نگهبان دین موجود می‌داند و از متولیان دین حمایت می‌کند تا از آنها به‌عنوان ابزار توجیه توده‌های عامی به‌تبعیت از خودش استفاده کند.

هم کوروش و هم داریوش با درک اهمیت نقش روحانیت در جوامع خاورمیانه خدایان و ادیان اقوام زیر سلطه‌شان را به رسمیت شناختند و معابد و روحانیون را زیر چتر حمایت گرفتند. روحانیون نیز چونکه منافعشان را حاکمیت تأمین می‌کرد با آن ازدور سازش در می‌آمدند و مشروعیت آن را در میان توده‌ها تبلیغ می‌کردند، و به‌این وسیله جریان پرداخت باج و خراج به‌دربار ایران در سرزمینهای زیر سلطه به‌راحتی ادامه می‌یافت، و کارگزاران ایران قادر می‌شدند که ثبات و امنیت و آرامش را در این سرزمینها تأمین کنند.

برنامهٔ کوروش و داریوش ایجاد یک جهان مبتنی بر آرامش و آسایش برای همگان و بدون جنگ و ستیز و ناامنی و ویران‌گری بود. و این همان آرزویی بود که زرتشت در تعالیم خویش بر روی آن تأکید ورزیده بود. پاسداری از صلح جهانی و برقرار کردن آرامش و امنیت در جهان پهناوری که زیر چتر حمایت کوروش و داریوش بود هزینه‌های سنگینی را می‌طلبید. و تنها راه تأمین این هزینه‌ها مالیات‌هایی بود که سرزمینهای زیر سلطه و مردم ایران می‌بایست به‌دربار ایران بپردازند. آنچه جریان این مالیات‌ها را استمرار می‌بخشید وفاداری شخصیت‌های متنفذ در سرزمینهای زیر سلطه به‌دربار ایران بود. روحانیت هرکشوری بیشترین نقش را در دوام این وفاداری ایفا می‌کرد. در کتیبه‌ئی که کاهنان مصری به‌یادگار اقدامات داریوش از خود برجا نهاده‌اند، داریوش را فرزند «نیت» (خدای زمین و دریاها) و برادر «رع» (خدای آسمان) خوانده‌اند. در این سند چنین آمده است:

داریوش که زادهٔ نیت (مادر زمین) و متولی سائیس (معبد مادر خدایان مصری) است کارهائی را که خدا به‌ارادهٔ خویش آغاز کرده بود به‌انجام رساند (یعنی هرچه در مصر کرد، همان بود که خواست خدا بود)... وقتی او در شکم مادرش بود نیت وی را فرزند خویش دانست،... دست خود را با کمان به‌سویش برد تا دشمنان وی را براندازد، همان‌گونه که برای فرزند خودش «رع» کرده بود... او نیرومند است و دشمنانش را در همهٔ سرزمینها نابود می‌کند. شاه مصر علیا و مصر سفلی داریوش، که تا ابد جاوید بماناد، شاه بزرگ، پسر و پشت‌آسپهٔ هخامنشی، پسر او (یعنی پسر نیت)

است، و نیرومند و جهان گیر است. مردم سرزمینهای دور با هدایای خود رو به سویش می آورند و برایش خدمت می کنند.

داریوش در بازگشت از مصر، سرزمینهای یهودا و فینیقیه و دیگر سرزمینهای شام را مورد بازدید قرار داد. در کشور یهودا چندی بود که - بنا بر دستوری که کوروش بزرگ صادر کرده بود- سران یهود مشغول بازسازی معبد و حاکمیت خودمختار محلی بودند. کشور یهودا نیز همچون دیگر کشورهای خودمختار سرزمین شام زیر نظر شهریار بابل اداره می شد. اسرائیلیان دو فرقه بودند، فرقه‌ئی که خواهان بازسازی امارت اسرائیل در سامره بودند و فرقه دیگری که خواهان بازسازی امارت اسرائیل در اورشلیم (یهودا) بودند. پیروزی از آن دومی‌ها شده بود و بنای معبد بزرگشان را از اواخر حیات کوروش بزرگ در اورشلیم آغاز کرده بودند؛ در همان جایی که می گفتند روزگاری معبد سلیمان بوده است. اما سامری‌ها گزارش به دربار داریوش فرستاده بودند که یهودی‌ها مشغول ساختن دژ هستند و در نظر دارند که سر به شورش بردارند. مأمور تحقیق به یهودا فرستاده شد. سران یهودا به مأمور گفتند که بنا بر دستوری که کوروش بزرگ داده بوده است معبد پدرانشان را بازسازی می کنند. مأمور گزارش به داریوش فرستاد. داریوش از فرمان کوروش خبر نداشت ولی با بازسازی معبد و مؤسسات دینی یهودان نیز - مثل دیگر قومهای زیر سلطه - موافق بود. با این حال از آنها خواست که نسخه کتبی دستور کوروش را نشان دهند. آنها گفتند که کوروش زمانی که این دستور را صادر کرده در همدان بوده است. به دستور داریوش در بایگانی کاخ شهرداری همدان بررسی شد و نسخه فرمان کوروش به دست آمد که تأکید کرده بود معبد باید در اورشلیم بازسازی شود، و نامی از سامره برده نشده بود. سامریها رقابت را باختند و یهودی‌ها معبدشان را ساختند و امارت خودمختار بنی اسرائیل در اورشلیم تشکیل شد. مدعیان نبوت (امامت) نیز ظهور کردند و بر سر ریاست بر این امارت به رقابت با یکدیگر پرداختند، و هر کدام ادعا می کرد که خدا به او وحی می فرستد و فرمان باید در دست او باشد.^۱ این امارت، هر چند که همیشه به سبب درگیریهای مدعیان نبوت (امامت) بر سر ریاست، در درون آشفته بود، تا پس از برافتادن شاهنشاهی هخامنشی برجا ماند، سپس مقدونیها آن را از هم پاشاندند و به تاریخ سپردند. اودجا هورسنه که بالاتر شناختیم، به عنوان مهمان به همراه داریوش به ایران رفته بود. داریوش به او دستور داد که به مصر برگردد و مدرسه علوم پزشکی مصر را نوسازی کند. اودجا هورسنه این اقدام را در نوشته یادگاری خویش چنین آورده است:

۱- برای این موارد بنگر تورات: کاب حجی نبی، کاب اشعیاء نبی، و کتاب زکریا نبی.

شاهنشاه داریوش، شاه همه کشورهای بیگانه، شاه مصر علیا و سفلی وقتی در شوش بود به من فرمان داد که به مصر برگردم و تأسیسات حیات بخش پزشکی مصر را نوسازی کنم. ... آن گونه که شاهنشاه فرمان داده بود مأموران شاهنشاه مرا از این زمین به آن زمین بردند تا به مصر رساندند. هرچه شاهنشاه دستور داده بود را انجام دادم. کارمندان را به خدمت گرفتم همه از خاندانهای سرشناس نه از مردم عادی. آنها را زیر دست کاردانان و استادان گماشتم تا پیشه پزشکی فراگیرند. فرمان شاهنشاه چنین بود که باید همه چیزهای شایسته و بایسته به آنها تحویل داده شود تا پیشه خود را به خوبی انجام دهند. من هرچه لازم بود و هر ابزاری که پیشترها در کتابها مقرر شده بود را در اختیار آنها گذاشتم. شاهنشاه چنین دستور داده بود، زیرا به فضیلت این علم واقف بود. او می خواست که بیماران شفا یابند. او اراده کرده بود که ذکر خدایان را جاوید سازد، معابد را آباد بدارد، جشنها و اعیاد دینی با شکوه بسیار برگزار شود.

نوشته‌ئی که از گور یک کاهن برجسته مصری به نام اُح مُسِس کشف شده (و نامش نشان می دهد که می بایست از نوادگان فرعون اُح مُسِس - معاصر کوروش بزرگ - بوده باشد) خبر از آن می دهد که اپافوس مقدس در سال ۴۸۸ پم در گذشته، و او مراسم تدفین باشکوهی با شرکت افسران بلندپایه (کمانداران و لشکریان گزیده) برگزار کرده و جسد مطهر اپافوس را در آرامگاه ابدی به ودیعه نهاده است. او بر خود می بالد که عظمت اپافوس را برای ایرانیان بیان داشته و محبت او را در دلهایشان استوار کرده است؛ و یادآور می شود که همه کارگزاران بلندپایه در مصر علیا و سفلی به دعوت او هدایا و نذورات گرانبهائی را برای آرامگاه اپافوس مقدس آورده اند.^۱ این سند نیز نشانه دیگری از احترام خشنودکننده ایرانیان به دین و فرهنگ مصریان در زمان داریوش بزرگ است.

۳. تسخیر سرزمینهای یونان توسط داریوش

داریوش آرزومند آن بود که یک حکومت واحد جهانی تشکیل دهد و کل جهان آن روز را تحت فرمان و زیر نظر خویش در آورد تا اقوام و جماعات انسانی با آرامش و آسایش در کنار یکدیگر به زندگی برادرانه و تهی از درگیریها و جنگها و کشتارها و ناامنیها ادامه بدهند و برای آبادانی جهان بکوشند. این رسالتی بود که زرتشت چندین سده پیش از کوروش و داریوش به ایرانیان تعلیم داده بود. داریوش در تعقیب این هدف انسانی در سال ۵۱۴ پم با

گذشتن از تنگه میان اناتولی و اروپای شرقی به اروپا لشکر کشید. پلی که عبور لشکر بزرگ داریوش را امکان پذیر ساخت توسط یونانیان جزایر ایژه به رهبری امیر جزیره ساموس ساخته بودند.^۱ این پل مجموعه عظیمی از قایقهای به هم چسپیده بود که رویشان الوار چیده بودند و روی الوارها شن ریزی شده بود و به شکل یک خیابان پهناور دراز درآمده بود که دوسوی تنگه را به هم وصل می کرد. شمار یونانیان مزدور در سپاه داریوش در این لشکرکشی کمتر از شمار پارسیان نبود. یونانیان لشکر پیاده نظام را تشکیل می دادند. هرودوت می نویسد که شهرهای یونانی داطلبانه اطاعت از داریوش را پذیرفتند و مردانشان به عنوان پیاده نظام به سپاه داریوش پیوستند.^۲ راهنمایان داریوش نیز سران جزایر یونانی بودند؛ سران خردمندی که به صلاح می دانستند که شرق اروپا ضمیمه ایران شود تا درهای پیشرفت بر روی مردم یونان گشوده گردد. نخستین کسانی که داریوش را به لشکرکشی به یونان تشویق کرده بودند یونانیهای بودند که پیشترها به عنوان مزدور در مصر می زیستند، از جمله اینها دموکدس کروتونی و سیلوسون ساموسی سهم عمده داشتند. هر دو اینها سربازان مزدور در مصر بودند و پس از آنکه علوم مصری در اثر اصلاحات کام بوجیه از انحصار معبد بیرون آمده بود نزد پزشکان مصری آموزش دیده بودند، سپس همراه داریوش به ایران رفتند و به دربار ایران نزدیک شدند، و اوضاع یونان اروپایی را برای داریوش تشریح کرده او را تشویق کردند که یونان را ضمیمه ایران کند.^۳ اینها مردان خردمندی بودند که صلاح قوم خودشان را در آن دیده بودند که با پیوستن به شاهنشاهی ایران درهای آرامش و پیشرفت بر رویشان گشوده شود.

بخش اعظم شبه جزیره بالکان (تراکیه، مقدونیه، اسپارت، چند شهر یونان به جز آتن)، به اضافه بخش جنوبی سرزمینهای که اکنون کشور اوکراین را تشکیل می دهد به اطاعت درآمدند. الحاق این سرزمینها به ایران بدون هیچ گونه جنگ و خون ریزی صورت گرفت. هدف داریوش از الحاق سرزمینهای شمالغرب دریای سیاه آن بود که به معادن ناحیه اورال که در یونان شهرت فراوان داشت دست یابد و از آنها در جهت درآمد بیشتر به منظور تأمین هزینه های بیشتر برای پیشبرد برنامه صلح جهانی استفاده کند. هدف دیگر او آن بود که به جنگلهای ماورای دانوب دست یابد؛ زیرا می توانست از چوب این جنگلها در صنعت

۱- همان: ۳۰۰.

۲- هرودوت: ۴/۸۳-۱۴۴.

۳- هرودوت: ۳/۱۲۹-۱۴۱.

کشتی سازی در دریای مدیترانه به هدف تقویت نیروی دریایی ایران در اروپا استفاده کند. به نظر می‌رسد که دربارهٔ این هردو مورد آگاهان یونانی به داریوش مشورت‌های شایسته داده بودند و او را به لشکرکشی به آن نواحی تشویق کرده بودند. موضوع دیگری را نیز می‌توان در انگیزهٔ داریوش به لشکرکشی به این مناطق بسیار دور از مراکز تمدنی یافت: در توصیفی که هرودوت از سنتها و آداب و رسوم قبایلی که در ناحیهٔ شمالغرب دریای سیاه ساکن بودند به دست می‌دهد (و هرودوت آنها را اسکیت می‌نامد) گفته شده که آنها آداب و رسوم وحشیانه داشتند، و در مراسمی کسانی را زنده‌زنده به هوا پرتاب می‌کردند تا بر روی نیزه‌ئی که در زمین فرو کرده بودند فرونشینند. اینها کارهای وحشیانه بود، و داریوش که خود را سرپرست تمدن جهانی می‌دانست احساس می‌کرد که وظیفه دارد چنین اقوامی را هرچه بیشتر از مرزهای جهان متمدن دور سازد. یک گزارش هرودوت نشان می‌دهد که داریوش پیش‌بینی کرده بود که شاید مجبور شود این قوم را به طرف شرق در سواحل دریای سیاه تا نواحی قفقاز دنبال کند. این موضوع را از این نکته می‌توان دریافت که بنا به نوشتهٔ هرودوت، داریوش پس از عبور از دانوب گروهی از یونانی‌ها را در کنار دانوب گماشت و به آنها گفت که اگر او تا ۶۰ روز برنگشت پل را تخریب کرده به یونان برگردند. یعنی با حسابی که او کرده بود، اگر قرار بود که اسکیتها را در جنوب اوکراین کنونی به طرف شرق تعقیب کند هیچ‌گاه به غرب بر نمی‌گشت بلکه از راه قفقاز و آذربایجان به ایران می‌رفت؛ و اگر قرار بود که آنها را تا زمینهای دوردستی به سوی شمال تعقیب کند بیش از دوماه وقت او را نمی‌گرفت. ولی تعقیب اسکیتها به طرف شمال بود و او تا رود ولگا پیش رفت و وقتی اطمینان یافت که این قوم وحشی به حد کافی از مراکز تمدنی دور شده‌اند دست از تعقیب کشیده به اروپای شرقی برگشته راه بازگشت به ایران را در پیش گرفت. برگشت او به دانوب درست در همان زمانی بود که برای یونانیهای نگهبان پل تعیین کرده بود.

تا سال ۵۱۳ پ م سراسر یونان تبعیت از ایران را پذیرفته بود، شهریان شهرهای یونان را شاهنشاه در مقامشان تثبیت کرده بود، و شهریان لیدیه که در این زمان ارته‌فرته برادر داریوش بود بر آنها نظارت داشت. فرمانده کل نیروهای ایران در غرب اناتولی و جزایر یونانی نیز مگه بازو (عموزادهٔ داریوش) بود. مگه بازو برای آنکه پیوند یونانیان با ایران را بیشتر کند دختری یکی از نیرومندان یونان را به زنی گرفت.

در بازگشت داریوش به ایران شماری از سران و بخردان یونان به عنوان خدمت‌گذار به سپاه او پیوستند و به ایران رفتند. تاریخ‌نگاران یونانی از اینها با عنوان «اندرزگر شاه» یاد

کرده‌اند و لاف‌زنانه نوشته‌اند که اینها بزرگانی بودند که اجازه یافتند در مهمانی شاه حضور یابند. از دختران بزرگان یونان که به‌عنوان هدایای گرانبها به‌کارگزاران بلندپایه پارسی تقدیم شدند نیز در نوشته‌های یونانیان تحت عنوان همسران این بلندپایگان یاد شده است.^۱ بزرگان یونانی را داریوش با خود برده بود تا راه و رسم همزیستی انسانی را به‌آنان بیاموزد و به‌یونان برگرداند، و هرکدام که شایسته خدمت‌گزاری به بشریت است را به‌کار بگمارد.

داریوش وقتی به‌ایران برگشت به ناوخدای کشتیهای شاهی در دریای پارس که یک یونانی به‌نام اسکولولاکس بود دستور داد تا سفر دریایی دور دنیا را از بندر جنوبی سند شروع کند در کنار عدن از تنگه میان یمن و حبشه بگذرد، وارد دریای سرخ شود، ترعه‌ئی که به‌دستور او در مصر حفر شده را در نوردیده وارد دریای مدیترانه شده از آنجا به‌اروپا برود، سپس به‌ایران برگردد. اسکولولاکس چنین کرد، و در پایان سفرش کتابی درباره این سفر دور و دراز به‌زبان یونانی نگاشت. این کتاب که معلومات بسیاری را درباره جهان شرقی گرد آورده بود یونانیان را با سرزمینهای دوردست آشنا می‌کرد و تاریخ ایران را برای آنها بازگو می‌شد. تا کنون یک یونانی دیگر به‌نام هکاتے ملیتی پس از بازگشت از ایران کتابی با عنوان «سفر دور دنیا» نگاشته بود تا مردم یونان را با تمدن و فرهنگ ایرانی آشنا سازد. فرزنانگان جهان مشتاق شناختن ایران و فرهنگ انسان‌سازش بودند، و آن‌همه بزرگواری که از کوروش و کام‌بوجیه و داریوش ظهور یافته بود مردم کشورهای زیرسلطه را شیفته شکوه ایران کرده بود. همه بخردان جهان می‌خواستند بدانند که ایرانیان چه‌گونه مردمی‌اند که این همه ستایش از خویشان را در جهان برانگیخته‌اند! همه می‌خواستند بدانند که چه‌گونه می‌شود همچون ایرانیان شد! آنچه که فرزنانگان یونانی از این‌زمان به‌بعد نوشتند، و برای ما تاریخ ایران را بیان می‌کند، تلاشی در همین جهت بود. یونانیان ذهنهای مستعد و تمدن‌پذیر داشتند. با بازشدن دروازه‌های جهان متمدن میان‌رودان و مصر ایران بر روی یونانیها دروازه‌های نوینی از دانش بررویشان گشوده شد و آنها را به‌تلاش برای رسیدن به‌چنان مرحله‌ئی از تمدن و فرهنگ تشویق کرد که ایران و مصر و میان‌رودان رسیده بودند. یونان در زمان داریوش بزرگ چهاراسپه وارد مرحله نوین تمدن خویش گشت، بسیاری از میراث علمی مصر، به‌ویژه ریاضیات و طب را یونانیانی که روزگاری مزدوران فرعون بودند از مصر به‌کشورشان بردند و به‌زبان خودشان تدوین کرده شناسنامه‌اش را به‌نام خودشان ثبت کردند. آنچه «تمدن شکوهمند یونان» نامیده می‌شود از این زمان به‌بعد شکل گرفت.

۴. تسخیر گندار و سند توسط داریوش

داریوش بزرگ در تعقیب برنامه تشکیل دولت واحد جهانی در سال ۵۱۲ پم متوجه شرق شد و گندار و سند را ضمیمه شاهنشاهی کرد. این بخش از هندوستان که پاکستان فعلی را تشکیل می‌دهد، میراث‌بریکی از شکوهمندترین تمدنهای هند باستان بود، و هنر و فرهنگ در آن ناحیه به مرحله پیشرفته‌تری رسیده بود، و بنادر جنوبی سند از مهم‌ترین مراکز تجارت میان شرق و غرب به‌شمار می‌آمد. با تسخیر گندار و سند مرزهای شاهنشاهی ایران در شرق به‌پهناترین حد خود رسید، و در غرب همه دنیای متمدن شناخته شده را دربر گرفت. در دهه آخر سده ششم پم ایران حاکم واحد و بلامنازع کل جهان متمدن خارج از چین و هند بود و بر سراسر دریاهای شرق و غرب تسلط داشت، و سراسر جهان متمدن - به جز چین و هند - در درون قلمرو بزرگترین و انسان‌سازترین شاهنشاهی تاریخ قرار داشت.

۵. شخصیت داریوش بزرگ

کامیابیهای درخشان داریوش در مواجهه با خطر بسیار بزرگی که شورشیان مدعی سلطنت ایران برای شاهنشاهی ایجاد کرده بودند، و شایستگی او در حفظ میراث عظیم کوروش بزرگ و حفظ یکپارچگی شاهنشاهی خبر از تدبیر و کاردانی فوق‌العاده او می‌دهد. خطر شورشها چنان بزرگ بود که می‌توانست شاهنشاهی را به کلی از هم بپاشاند و دست‌آوردهای عظیم کوروش بزرگ را به تاریخ بسپارد و ایران را به انزوای پیش از شاهنشاهی برگرداند. ولی داریوش با شایستگی اعجاب‌آمیزی با آنها روبه‌رو شد و همه را از میان برداشت.

داریوش مثل کوروش به خوبی می‌دانست که چه می‌خواهد و چه هدفی را دنبال می‌کند. او هم یک جهان‌گیر توانا بود هم دید کاملاً شفاف و روشنی نسبت به آینده اهداف خودش داشت. همه مورخان غربی که تاریخ ایران را نگاهشته‌اند اتفاق نظر دارند که داریوش هم در امور نظامی نابغه بود، هم در سازماندهی نابغه بود، هم در اقتصاد نابغه بود؛ زیرا اقداماتی که او انجام داد اقتصاد جهانی را وارد مرحله نوینی کرد. شاید بر اساس همین شناخت از داریوش بود که هرودوت به او لقب «شاه خُرده‌فروش» داد، یعنی شاهی که اقتصاد را به خدمت تک‌تک انسانها درآورده است.^۱

تشکیلاتی که کوروش و داریوش برای دولت ایران ابداع کردند نه تنها در جهان بی سابقه بود بلکه چنان تشکیلاتی بود که در آینده سرمشق همه جهانداران بزرگ تاریخ شد و تا سده‌های متمادی کم و بیش به همان شکل ادامه یافت. او به قصد رونق بخشیدن به بازرگانی بین‌المللی، بزرگراه‌های شاهی از قبیل بزرگراه ۲۴۰۰ کیلومتری شوش به ساردیس (شوش تا غرب ترکیه) ایجاد کرد. این جاده پس از عبور از پل عظیمی که در غرب خوزستان بر روی دجله کشیده شده بود وارد جنوب عراق کنونی می‌شد و به بابل می‌رسید، و از راه تکریت و نصیبین و حران به حلب در شمال سوریه می‌رسید و از آنجا وارد کیلیکیه در جنوب جنوب اناتولی شده به ساردیس و کرانه دریای ایژه ختم می‌شد. هرودوت می‌نویسد که در طول این جاده ۱۱۱ پست نگهبانی و به همین تعداد کاروان‌سرا و منزلگاه تأسیس شده بود؛ و یک کاروان می‌توانست در مدت ۹۰ روز مسیر ساردیس به شوش را بپیماید.^۱ یعنی کاروانهای بازرگانی معمولاً این فاصله ۲۴۰۰ کیلومتری را در سه ماه طی می‌کردند، ولی پیکهای تیزترک شاهی فقط در ۸ روز از ساردیس به شوش یا از شوش به ساردیس می‌رسیدند. شاخه دیگر این جاده شوش را از راه همدان و آذربایجان به ارمنستان وصل می‌کرد، و از آنجا وارد سرزمین کت‌پتوکه می‌شد، از روی کیلیکیه می‌گذشت، فریگیه را طی می‌کرد و در لیدیّه به ساردیس انجامیده به کرانه دریای ایژه می‌رسید. جاده دیگری که یک شاخه‌اش از شوش و شاخه دیگرش از بابل به طرف همدان کشیده شده بود این دوشهر را از راه همدان به اسپهان و از آنجا به ری و سپس به هیرکانیه و خوارزم وصل می‌کرد و از خوارزم به سغد می‌پیوست و شهرهای آسیای میانه را به شهرهای درون ایران پیوند می‌داد. جاده دیگری از ری آغاز می‌شد از گرگان می‌گذشت به جایی که اکنون نیشابور است وصل می‌شد و از آنجا به هرات و مرو و سپس به باختریه می‌رسید. این جاده از باختریه به کابل و از راه تنگه خیبر به درون هند کشیده شده بود و به طرف جنوب تا جنوبی‌ترین شهرهای سند بر کرانه دریای سند امتداد داشت. جاده دیگری از شوش به استخر و از آنجا به کرمان وصل می‌شد و از راه کرمان به زرنگ و سیستان و مک کران و آبادیه‌های کرانه دریای هند می‌رسید. شاخه دیگر جاده بابل به ساردیس از حلب در شمال سوریه به سوی جنوب می‌رفت، از سرزمینهای سوریه کنونی می‌گذشت و از راه دمشق و غزه به مصر و لیبی و تونس وصل می‌شد. به این ترتیب یک شبکه عظیمی از جاده‌های کاروان‌رو که در مسیر آنها صدها کاروان‌سرا و قرارگاه نگهبانی تأسیس شده بود سراسر خاک شاهنشاهی را به هم پیوند می‌داد، آمد و شد کاروانهای بازرگانی را تسهیل

می‌کرد و به تجارت جهانی چنان رونقی می‌بخشید که چشم جهان تا آن روزگار ندیده بود. رونق تجارت جهانی رشد صنایع و کشاورزی نیز به همراه داشت و جهان درون قلمرو هخامنشی را به سوی رشد بیشتر می‌برد.

برای خبررسانی بسیار سریع، در سراسر مسیر جاده‌های اصلی و فرعی پستهای دیده‌بانی نسبتاً نزدیک به هم دایر شده بود، و جارچینی بر بلندیهایی بر فراز برجهای نگهبانی مستقر بودند که به وقت ضرورت به یکدیگر بانگ می‌زدند و خبرهایی که لازم بود همان روز به گوش شاهنشاه برسد از دورترین نقاط شرق و غرب و شمال و جنوب کشور به شاهنشاه می‌رسید. این وسیله ابداعی برای خبررسانی سریع جایگزین تلفن در زمان ما بود. به این ترتیب، هر رخداد مهمی در هر گوشه از کشور اتفاق می‌افتاد شاهنشاه در همان روز باخبر می‌شد. شاید این از ابداعات کوروش بزرگ بوده، و - چنانکه درباره اقدام فوری داریوش بزرگ برای مواجهه با شورشهایی که بالاتر شناختیم - به نظر می‌رسد که در آغاز سلطنت داریوش این وسیله در اختیار او قرار داشته است.

داریوش به منظور اداره هر چه بهتر دولتش کشور را به ۲۳ شهریاری (به زبان آن روز: خَشْتَرِپَاو) تقسیم کرد و هر شهریاری را به صورت یک دستگاه دولتی منظم درآورد که سرزمین تحت اداره اش را به بهترین شیوه ممکن اداره می‌کرد. برای پاسداری مقتدرانه از صلح جهانی ارتش واحد و منضبط نظامی تشکیل داد که فرماندهی کل آن در دست شاهنشاه بود و در هر شهریاری (خَشْتَرِپَاو) زیر نظر شهریار محل اداره می‌شد؛ پادگانهای متعددی در سراسر کشور تأسیس کرد و برای ارتش مستمری ثابت تعیین کرد. دستگاه قضایی و قوانین مدنی و جزایی ایران نیز که کوروش و داریوش تنظیم کردند، چنان بود که در نوشته‌های مورخان یونان باستان با اعجاب از آن یاد شده است، و مردم یونان وقتی از قوانین تغییرناپذیر و مورد اطاعت همگان سخن می‌گفتند «قانون پارس» (ایران) و «قانون شاه» را مثال می‌زدند. مجموعه قوانینی که به دستور داریوش برای آسایش جوامع زیر سلطه وضع چنان نوین و ابتکاری بود که زندگی نوینی را به بشریت نوید می‌داد. در همه کشورهای زیر سلطه این قوانین را با نام پارسی «داتَه خَشْتَر» (داد شاهنشاهی) می‌شناختند، و اصطلاح بومی که تا پیش از آن برای قانون به کار می‌بردند به فراموشی سپرده شد. «داتَه خَشْتَر» را هر قومی موافق با زبان خودش تلفظ می‌کرد، چنانکه در بابل - آن گونه که اسناد بازمانده کاهنان بابلی نشان می‌دهد - «داتَه شَهْشَری» می‌نوشتند، و آرامیهای شامی - آن گونه که در تورات آمده است - آن را «داتَه دی مَلِکَا» (قانون شاه) می‌نامیدند؛ در یونان نیز واژه معادل اینها را به کار

می بردند؛ همچنان بود در مصر و در دیگر جوامع خاورمیانه‌یی.

قوانین داریوش چنان امنیت و آرامشی به ارمغان آورد که واژه «دات» نزد اقوام خاورمیانه جنبه تقدس به خود گرفت، تا جایی که در تورات این تقدس برای واژه «دات» (با همین تلفظ) حفظ شده است. احکام قانونی داریوش بزرگ به زبانهای گوناگون - برای هر قومی به زبان خودش - بر نسخه‌های مشابه و متعدد نوشته شد و به همه سرزمینهای زیر سلطه ارسال گردید. تجاوز از احکام این قوانین که تضمین کننده امنیت و آرامش همگانی بود کیفرهای سخت به دنبال داشت؛ و چونکه تأمین کننده منافع عمومی و تضمین کننده یک زندگی رضایت بخش بود همه اقوام سلطه آنها را به مورد اجرا می نهادند. «دات شاهی» نزد اقوام تابعه چنان پسندیده افتاد که - آن گونه که در تورات هم بازگویی شده است - «قانون ابدی» تلقی می شد. در این قوانین، مقرر شده بود که برای بزه، به هر بزرگی که باشد، در بار نخست نباید کیفر سخت داد بلکه باید بار نخست را خطای بزهکار پنداشت. هرودوت تأکید می کند که «برای نخستین بزه، حتی خود شاه هم نمی تواند کیفر اعدام بدهد. هیچ پارسی‌ئی هم چنین حق ندارد که برای بزه نخستین یکی از زیردستان خود را کیفر اعدام بدهد. بلکه تا بزه تکرار نشده باشد و تا وقتی که معلوم نشود که بزه‌های او بسیار از کارهای نیک او است حاکم نباید و نمی تواند که افسار خشم خویش را رها کند.»^۱ یک کارمند بلند پایه دیوان دادگستری که هرودوت نامش را «ساندوکس پسر تاماسیوس» نوشته (و معلوم می شود که یونانی اهل جایی در غرب اناتولی بوده) در زمان داریوش برای صدور حکمی رشوه خورد. داریوش دستور داد تا او را به دار آویزند. ولی به هنگام محاکمه او معلوم شد که او خدمات بسیاری کرده که پوشاننده این بزه بزرگ است؛ پس او را بخشوده آزاد کرد و حاکمیت شهر «کومه» در «ایولی» را به او سپرد.^۲ این گونه قانون داریوش بزرگ هدف ساختن انسان دادگر را در مد نظر داشته، و همچون قوانین شاهان سامی هدف اصلیش شکنجه بزهکاران و نابودسازی آنها نبوده بلکه هدفش نابودسازی علت‌های بزهکاری بوده است. در گات‌هی زرتشت دیدیم که زرتشت تعلیم داده که انسان ذاتاً نیک است، و بدی عارضه‌ئی است که در اثر جهالت بر او ظاهر شده است. داریوش بزرگ در وضع قوانین خویش و اجرای آنها این تعلیم را در مد نظر قرار داده بود. او می دانست که اگر علت جرم از میان برود مجرم به وجود نخواهد آمد.

۱- هرودوت: ۱/۱۳۷.

۲- هرودوت: ۷/۱۴۹.

او مستد می نویسد که شهرت داریوش به عنوان قانون گذار بزرگ پس از او زنده ماند؛ و افلاطون در نوشته‌ئی یادآور شد که «داریوش قانون گذاری بود که قوانین او شاهنشاهی ایران را استوار داشت.» حتی تا سال ۲۱۸ و دورهٔ جانشینان اسکندر مقدونی «دات» داریوش به عنوان قانون اصلی مورد استفاده بود و نقل می شد.^۱

مواد بسیاری از قوانین داریوش را می توان در کتاب «گونداته» - یعنی قانون بزرگ- دید. اکنون این کتاب را «وندیداد» نامند. با بازخوانی جرایم و مجازاتها که در وندیداد آمده است، ما متوجه می شویم که در قانون داریوش شکنجه و اعدام وجود نداشته، بلکه سخت ترین شکنجه‌ها که برای یک بزه بزرگ تعیین شده است ۲۰۰ ضربهٔ تازیانه است؛ و این کیفر برای بزهکاری است که کسی را زده و کشته است.^۲ همچنین در وندیداد تعاریفی از جرمهای گوناگون و مجازات آنها داده شده است، که از آن جمله مردن بیمار در زیر تیغ جراحی پزشک است. در صورتی که پزشک سه بار مرتکب چنین خطائی شود و بیمار در زیر تیغ او بمیرد او از ادامهٔ پیشهٔ پزشکی بازداشته می شود؛ و چنانچه او پس از آن به کار طبابت پردازد و کسی در زیر دستش بمیرد او مجرم شناخته می شود و باید ۲۰۰ ضربهٔ تازیانه بخورد. همینجا مزد پزشکان جراح نیز مقرر شده، که با توجه به توانایی مالی بیمار تعیین شده، و از یک گوساله یا ماده خرازان تا چهار اسب و یک گردونه در نوسان است. برای دام پزشکان نیز دستمزدهای گوناگونی با توجه به حیوانی که مداوا می شده در نظر گرفته شده است که از معادل بهای یک وعده خوراک گوشت تا یک گوسفند در نوسان است. مزد پزشک به شرط مداوا و معالجهٔ بیمار تعیین شده، و چنانچه پزشک نمی توانست که بیمار را علاج کند نمی بایست که مزدی دریافت می کرد، مگر آنچه بیمار به عنوان هدیه به او بدهد.^۳

در قانون داریوش مجازات اعدام فقط برای کسی بود که به صدد واژگون کردن سلطنت برمی آمد. این مجازات نیز از آن رو وضع شده بود که چنین اقدامی امنیت جامعه را برهم می زد و آشفتگی می آورد. در گفتار گذشته از گزارش هرودوت دیدیم که کام بوجیه قاضی رشوه خوار را اعدام کرد، ولی در زمان داریوش و پس از او چنین گزارشی تکرار نشده است.

از آنجا که در ایران رسم برده داری و خرید و فروش انسان وجود نداشته در قانون داریوش ذکری از این مورد به میان نیامده، و امر آن را به رسوم معمول در جوامعی که دارای

۱- او مستد: ۱۷۶.

۲- بنگر وندیداد: نسک ۴.

۳- بنگر وندیداد: نسک ۷.

چنین رسمی بودند و اگذار شده است. سکوت عمدی قانون‌گذار در برابر خرید و فروش انسان شاید به آن هدف بوده که در درازمدت این رسم از میان برداشته شود. علت دیگر این سکوت آن بوده که داریوش انسان را والاتراز آن می‌دانسته که برای نظارت بر خرید و فروشش قانون وضع کند. اما لغو برده‌داری نیز در جوامع زیر سلطه که هزارسال با این رسم خوگر شده بوده‌اند امکان‌پذیر نبوده، لذا آن را به سکوت برگزار کرده است.

شاید پیشرفته‌ترین مواد قانون داریوش دربارهٔ روابط زن و مرد و تنظیم خانواده باشد که هنوز هم تازگی دارد. در وندیداد می‌خوانیم که چنانچه مردی یک دوشیزه را از راه به‌در ببرد و آبستن کند، پدر و مادر دوشیزه نباید دوشیزه را مجبور به انداختن بچه‌اش کنند، و در چنین صورتی آنها مرتکب قتل عمد شده‌اند. و اگر کسی دوشیزهٔ حامله را به‌نزد طیب زنانه ببرد تا بچه‌اش را بیندازد هم طیب زنانه هم کسی که دختر را به‌نزد او برده و هم دختر بزهکارند و باید تازیانه بخورند. مردی که دوشیزه را از راه به‌در برده و او را آبستن کرده است باید دختر را به‌خانهٔ خودش ببرد و از او نگهداری کند تا بچه به دنیا بیاید. چنانچه در اثر عدم توجه به دوشیزه بچه در شکمش بمیرد مرد بزهکار است و باید تازیانه بخورد.^۱ مجازات کسی که مرتکب قتل عمل شود نیز ۲۰۰ تازیانه است. چنانکه می‌بینیم، قانون داریوش مقرر کرده که هرکه دوشیزه‌ئی را آبستن کند باید آن دوشیزه را به همسری بگیرد و بچه‌اش را به‌خودش منتسب کند. مقایسه کنیم این قانون را با قانون شرعی در ادیان سامی که مجازات مرگ را برای هر مردی مقرر کرده که با زنی غیر از زن خودش آمیزش جنسی کند.

داریوش به‌هدف برقراری عدالت اجتماعی و جلوگیری از ظلم و اجحاف کارگزاران مالیاتی، دستگاه منظم مالیاتی و در کنار آن دستگاه بازرسی شاهنشاهی موسوم به «پیردَیش» به‌وجود آورد؛ و سکه‌های واحد و هم‌وزن به‌نام «زَریک» در کشور رواج داد که از طلای ناب بود و ۸,۴۱ گرم وزن داشت.

در کنار همهٔ اینها ترتیباتی که کوروش و داریوش ابداع کردند سراسر کشور شاهنشاهی را به‌شیوه‌ئی کاملاً پدران‌ه اداره می‌کرد. برای جلوگیری از امکان اجحاف کارگزاران دولتی به‌رعایا داریوش نظام نظارت پیشرفته‌ئی ایجاد کرد که نمونهٔ آن را می‌توان از راه بازخوانی هزاران پروندهٔ خشتی برجا مانده در آرشو سلطنتی تخت جمشید که در سدهٔ اخیر از زیرزمین بیرون کشیده شده‌اند مورد مطالعه قرار داد.^۲

۱- بنگر وندیداد: نسک ۱۰.

۲- بنگر هاید ماری کخ، از زبان داریوش، ترجمهٔ پرویز رجیبی.

بنای ساختمان تمدن نوین جهانی که کوروش شالوده‌گذاری و آغاز به‌ساختنش کرده بود توسط داریوش بزرگ به‌تمام رسید. ترتیبات اداری و نظامی و مالی و حقوقی که داریوش بزرگ ابداع کرد و تا پایان دوران هخامنشی استوار ماند شبیهش تا سده‌های درازی پس از او در جهان دیده نشد. شاهنشاهیهای پس از هخامنشی - چه ایرانی، چه هلنی و چه رومی - بسیاری از ترتیبات کشورداری هخامنشی را مورد تقلید قرار دادند، ولی در هیچ‌کدام از شاهنشاهیها و امپراتوریهای یادشده این ترتیبات به‌کمال زمان هخامنشی نرسید.

داریوش خویشتن را پاسدار تمدن جهانی و مسئول آباد کردن جهان می‌دانست و همواره در این راه کوشا بود. در نوشته‌های یونانیان باستان موارد متعددی ذکر شده که نشان می‌دهد در حقیقت هدف او از جهانگشایی چیزی جز این نبوده است. هرودوت می‌نویسد که در سرزمین یونانی ملیتوس هرج و مرج حکمفرما بود و کشاورزی از رونق افتاده بود. کارگزار ایرانی بزرگان این سرزمین را دعوت کرد و به آنها گفت: «اگر شما نمی‌توانید که سرزمینتان را آباد بدارید و امنیت برقرار کنید، ما یونانیهای دیگری را که سرزمین خودشان را آباد کرده‌اند به اینجا خواهیم آورد تا بر شما حکومت کنند.» وی ادامه می‌دهد که پارسیها با این ترتیب امنیت و آرامش را در این سرزمین برقرار کردند.^۱

داریوش چنان قدرتی داشت که اگر مثل شاهان سامی می‌خواست که خودش را فرزند خدای آسمان بنامد و نوعی خدایی برای خودش قائل شود، مردم می‌پذیرفتند. اما او که یک مزدایسن بود، به‌رغم همه شکوه و غرورش خودش را شاه مورد عنایت اهورمزدا معرفی کرد و درصدد برنیامد که به‌خویشتن لقب نمایندگی خدای آسمانها بدهد یا پیرامون خویش هاله تقدس دینی بکشد. او شاه بود؛ چنان شاهی که همه شاهان زمین تسلیم او بودند و فرمانهایش را به اجرا در می‌آوردند. ولی فراتر از شاهی هیچ قدسیتی را برای خودش جستجو نمی‌کرد. انسان وقتی کتیبه‌های داریوش را می‌خواند در صداقت گفته‌های وی کمتر تردید به‌خود راه می‌دهد؛ زیرا لحن نوشته‌های او به‌حدی صادقانه به‌نظر می‌رسد که انسان را از ته دل به تصدیق گفته‌های او وامی‌دارد. فقط در موضوع بردیه است که انسان به‌خودش حق می‌دهد پرسشهایی از خودش بکند؛ ولی از وقتی که او امنیت و آرامش را در کشور برقرار کرد و به دنبال کردن برنامه‌های جهان‌سازی پرداخت، دیگر انسان دلیلی نمی‌یابد که درباره ادعاهای او شک کند. او یک ایرانی مزدایسن بود که ایمان عمیقی داشت و معتقد بود که هرچه دارد از خدا است، و اگر خدای جهان به او کمک کرده است تا شاهنشاه جهان شود

به خاطر عقیده و ایمان پاکش به خدا و به خاطر نیت خیرش بوده که می خواسته صلح و امنیت و عدالت را در جهان برقرار بدارد و به بشریت خدمت کند. دلیلی هم وجود ندارد که انسان گمان کند او در این ادعا صادق نبوده است. او با ایمان صادقانه‌ئی که به خدا داشت برای خویشتن مأموریتی قائل می شد که معتقد بود مورد خشنودی خدا است؛ و آن سرپرستی جهان متمدن به خاطر مبارزه با کجیها و بدیها و نشر راستیها و نیکیها بود. این عقیده را در نقوش برجسته‌ئی که در بنای تخت جمشید برجا نهاده به خوبی نشان داده است. در آنجا شاهنشاه ایران را می بینیم که با نماد (سمبل) بدی که به شکل جانور غول‌پیکر و افسانه‌یی اما زیبا و زیورمند و مردم فریب تصویر شده در جنگ است و در آستانه پیروزی بر آن قرار دارد. او که عمیقاً به حقانیت راه خویش ایمان داشت و خود را یگانه برحق جهان مادی می شمرد در کتیبهٔ بغستان چنین می گوید:

به توفیق اهورمزدا من سلطنت می کنم. این پادشاهی را اهورمزدا به من عطا کرده است. اینها هستند کشورهای که به یاری اهورمزدا به تسخیر من درآمده‌اند (نام ۲۳ کشور در اینجا ذکر شده است). همه به عنایت اهورمزدا از من فرمان می برند، باجهایشان را نزد من می آورند، و هر فرمانی به آنها بدهم، چه شب باشد و چه روز، به مورد اجرا می نهند. در این سرزمینها هر کس دوست بود به وسیلهٔ من نواخته شد و هر کس دشمن بود بر او سخت گرفتم. به یاری اهورمزدا مردم این سرزمینها قوانین مرا به مورد اجرا در می آورند و به آن گونه که به آنها فرمان می دهم رفتار می کنند. سلطنت را اهورمزدا به من عطا کرده است و اهورمزدا به من یاری کرده تا این سرزمینها به اطاعت من در آیند... همهٔ دست آوردهای من به همت من و به یاری اهورمزدا و هر خدائی که وجود دارد، حاصل آمده است. اهورمزدا و ایزدان از این رو مرا یاری دادند که من ستمگر و دروغگو و فریبکار و متجاوز نبودم؛ من و خاندانم ستم‌پیشه نبودیم و زیردستان را نیاززدیم، بلکه بر طبق احکام و قوانین رفتار کردیم و ظلم و زورگویی را برافکنندیم.

داریوش در این کتیبه بر یک نکته تأکید کرده که تا آن روز در جهان بی سابقه بود، و آن ابراز احترام به همهٔ خدایان اقوام زیر سلطه اش بود (اهورمزدا و هر خدای دیگری که وجود دارد). این گفته نشان می دهد که داریوش برای همهٔ خدایان و دینهای اقوام زیر سلطه احترام قائل بوده و برای ابراز این احترامش در این سند به وجود خدایان همهٔ اقوام تصریح کرده است. اگر در نظر بگیریم که چنین اعترافی از سوی شخصیتی است که کلیت آسیای میانه و خاورمیانه و شمال آفریقا و بخشی از اروپای شرقی را زیرنگین دارد و اختیاردار جان و مال

مردم این سرزمینها است، آن وقت متوجه می شویم که شاهنشاهان هخامنشی در قبال آزادی عقیده دینی تا چه اندازه جلورفته بوده اند، و اقوام زیر سلطه ایران تا چه اندازه از آزادی عقیدتی برخوردار بوده اند. این بیان داریوش، و نیز سند حقوق بشر کورش و بسیاری اسناد دیگر که از داریوش بازمانده است، نشان می دهد که دولت ایران در آن روزگاران، به تعبیر امروز، یک دولت «به تمام معنا لائیک» بوده، یعنی نه تنها با عقاید و ادیان مردم درون کشور کاری نداشته بلکه خویشتن را حامی همه ادیان و عقاید موجود در جهان نیز می دانسته است (و این یکی را متن تورات و نوشته های مصریان باستان گواهی می دهد). او در نوشته هایش نگفته که من شاه پارس ام و سرزمینهای دیگر ملک من اند؛ بلکه نام هر کشوری را جداگانه با حفظ شخصیت حقوقی آن کشور در کنار پارس آورده است؛ او خودش را پرسی می داند، ولی پارس برای او یک کشوری است همچون هر کشور دیگری از کشورهای درون قلمرو شاهنشاهی. او در ذکر نام کشورهای تابعش از پارس شروع کرده و کشورهای تابع شاهنشاهی را یکی یکی نام برده است تا برابری حقوقی همه آنها با پارس تأکید ورزیده باشد.

داریوش در کتیبه نقش رستم چنان می نماید که تنها به آن هدف سلطنت می کند که راستی را در جهان برقرار بدارد و ناراستی را از جهان براندازد و دادگری و درست کرداری را به مردم جهان بیاموزد. وی در این کتیبه چنین می گوید:

من به عنایت اهور مزدا یار آنهایم که راستی را دوست دارند، و یار آنها نیستم که ناراستی را دوست دارند. خواست من آن نیست که زورمندان به ناتوانان بدی کنند. خواست من آن نیست که ناتوانان به زورمندان بدی کنند. آنچه راست است همان خواست من است. من یاور کسی نیستم که پیرو دروغ باشد. من خشم آور نیستم. هر چه به وقت خشم بر من بروز کند به نیروی فکرم آن را مهار می کنم. من به وقت خشم بر خودم کاملاً مسلط ام. کسی که با من همکاری کند بر وفق همکاریش به او پاداش می دهم. کسی که آسیب می رساند بر وفق آسیبی که رسانده باشد او را کیفر می دهم. خواست من نیست که به کسی گزند برسد. خواست من نیست که کسی که گزند می رساند بی کیفر بماند. هر چه کسی بر ضد کسی دیگر بگوید برای من قابل قبول نخواهد بود مگر که برای متقاعد کردن من دلیل و برهان بیاورد. هر چه کسی به قدر توانش برای خشنودی من انجام دهد مرا شاد و خشنود می سازد.

در این کتیبه ها داریوش یک مزدایسن تمام عیار جلوه می کند که برای نشر نیکی و راستی و درستی و عدالت ظهور کرده و خدا او را یاری رسانده است. اما شگفت است که در هیچ جا او نامی از زرتشت به میان نیاورده است. ما علاقه داریم از خود پرسیم که آیا علت این

غفلت تعمدی از ذکر نام زرتشت آن بوده که داریوش نمی توانسته نام هیچ موجودی را جز نام اهورمزدا بر بالای نام خود ببیند، حتی اگر این نام به زرتشت تعلق داشته باشد؟ در اینکه او زرتشت را می شناخته و پیرو تعالیم زرتشت بوده جای هیچ مجادله‌ئی نیست. سخنان او شباهت به سخنان زرتشت دارد، آنچه می گوید را از تعالیم زرتشت آموخته است، و اصطلاحات و تعبیرهایی که در سنگنبشته‌هایش به کار برده عموماً گواه آنست که او یک زرتشتی بوده و به زرتشت و تعالیمش ارادت خاص داشته است.

البته ما می توانیم تصور کنیم که تقدس شخصیت هنوز در ایران رواج نیافته نبوده، و آن تقدسی که زرتشت در زمان ساسانی کسب کرد در زمان هخامنشی معنا نداشته، بلکه همه تقدسها از آن اهورمزدا بوده، و به همین دلیل بوده که داریوش نامی از زرتشت به میان نیاورده است. این با تعالیم زرتشت همخوانی کامل دارد. ولی اگر این احتمال را از نظر دور بداریم، حق داریم که از خودمان پرسیم که آیا برای داریوش همه کس و همه چیز هیچ‌اند و او همه چیز؟ او در کتیبه بغستان در عین اینکه از فرماندهان شایسته‌ئی که مأمور سرکوب شورشها بوده‌اند نام می برد، از آنها نه به عنوان دوست بلکه با عبارت «بندک» (وابسته/ فرمان‌بر) یاد می کند. او در این کتیبه تصریح دارد که دست آوردهایش را همه خودش و به یاری اهورمزدا به دست آورده، یعنی کسی در آن حد نبوده که او را یاری دهد؛ و تنها یاور او اهورمزدا بوده و بس؛ ولی ضمن نام بردن از یکی یکی شش تن یاورانش از آنها قدردانی نموده و به آیندگان توصیه کرده که خاندانهای اینها را گرامی بدارند.

پیروزی غرور می آورد و سبب می شود که انسان پیروزمند خودش را از همه حیث برتر و بهتر از دیگران بیندارد و تفرّد خاصی برای خودش قائل شود. این غرور از خصایص ذاتی انسان است و هیچ فردی در روی زمین از آن مبرا نیست. ولی فضیلت از آن انسانی است که به رغم غرور پیروزی و احساس تفرّد و یکتایی و بی‌همتایی، خودش را بت نکند، نماینده آسمان و اراده خدایان نشمارد، و انتظار نداشته باشد که همگان وی را مقدس بشمارند. نه تنها داریوش بلکه همه زورمندان خاورمیانه چنان تفرّدی را برای خودشان قائل بوده‌اند و هستند. آنها برای پیروز شدنشان از یاری دیگران مدد می جویند و وقتی پیروز شدند همه پیروزی را از آن خود می دانند، و نمی توانند کس دیگری را در پیروزی‌شان سهیم ببینند. ولی در خاورمیانه خارج از ایران سنت چنین بوده که رهبر پیروزمند از خویشان بتی بسازد و آن بت را بپرستد و از همگان بخواهد که آن را بپرستند همان گونه که خدا را می پرستند. به هر کدام از سلطه‌گران پیروزمند در خاورمیانه که بنگریم خواهیم دید که خویشان را شایسته‌ترین فرد روی

زمین برای حکومت کردن می‌پندارد و همه‌کس و همه‌چیز را در برابر خودش هیچ می‌انگارد، و با این دید از همگان می‌خواهد که او را بستایند و بپرستند. اگر او مدعی ایمان‌داری و خداشناسی هم باشد، و قلباً هم خداشناس و خداپرست باشد، و در عمل هم تبلیغ‌گر و حامی انصاف و عدل باشد، باز هم وقتی به اعماق روحش غور کنیم خواهیم دید که او در درون خودش از خودش یک خدائی ساخته است و از همگان انتظار دارد علاوه بر خدای آسمانها خدائی که در او هست را نیز مورد پرستش قرار دهند. هرکس حاضر به پرستش بت او نشود در نظر او مخالف اراده‌ خدا است؛ زیرا او می‌پندارد که آنچه دارد خدا به خاطر خدادوستیش به او داده است و کسانی که او را نستایند و نپرستند، چون اراده‌ خدا را کفران کرده‌اند در خور تکفیر و نابود شدن‌اند و باید از صحنه‌ روزگار محو شوند. نه تنها در دنیای باستان بلکه امروز نیز چنین است. آن کسانی که با ادعای تولیت و سرپرستی دین و نمایندگی خدا وارد صحنه‌ فعالیت اجتماعی می‌شوند و مدعی‌اند که آمده‌اند تا پرستش انسانها را براندازند و چنان بستری را فراهم آورند که هیچ موجودی جز خدا قدسیت نداشته باشد، وقتی به عملکردشان در زمان قدرتمداری بنگریم خواهیم دید که اینها خواه و ناخواه خودشیفته شده‌اند و خودشان را به جای خدا نهاده‌اند و خدائی که از او سخن می‌گویند نفسِ آماره‌ خودشان است؛ و از انسانها انتظار دارند که این نفس را بپرستند و بی‌چون و چرا در اطاعت او باشند و چشم و گوش بسته از خواسته‌های او تقلید کنند و هرچه او تعلیم داد را اجرا کنند.

فضیلت داریوش - که راه و رسم حکومتگری را از تعالیم زرتشت و کشورداری کوروش آموخته بود- در آن بود که با وجود همه‌ غروری که داشت از مردم نخواست که او را بپرستند بلکه به همه‌ رعایایش توصیه می‌کرد که خدا را بستایند و بپرستند و همچون او دادگر و مهرپرور باشند و دروغ و ستم و زورگویی را در خود راه ندهند و راستی پیشه کنند تا مورد عنایت خدای جهان واقع شوند. اگر او همواره با تکرار مکرر تأکید می‌کند که هرچه دارد و هرچه به دست آورده به عنایت اهورمزدا بوده است، در واقع می‌خواهد به انسانها این درس را بدهد که همه‌ چیز از اهورمزدا است و انسان در برابر اهورمزدا هیچ است، حتی اگر این انسان شخصیتی چون داریوش باشد. وی در شرح پیروزیهایش بر دشمنان و مدعیان سلطنت هیچ‌جا نگفته که من پیروز شدم، بلکه باربار تأکید می‌کند که اهورمزدا سپاه مرا به پیروزی رساند و اهورمزدا دشمن مرا شکست داد.

انسان زمانی به فضیلت داریوش پی می‌برد که او را با کسی چون اسکندر مقدونی مقایسه کند. اسکندر - چنانکه در جای خود خواهیم دید- همینکه در خاورمیانه پیروز شد،

صراحتاً خودش را خدا نامید و از افسران و همه مردم خواست که او را مثل خدا مورد پرستش قرار دهند و در حضور او سجده کنند. او حتی انتساب خویش به پدرش را نیز نفی کرد و ادعا کرد که خدا از آسمان پائین آمده با مادرش همبستر شده است و او تخمه خدای آسمان است و باید همگان وی را خدا بدانند و پرستند. لیکن داریوش در کتیبه‌هایش هیچ‌جا ادعا نکرد که خدازاده است یا با خدا ارتباط دارد، یا دارای تقدسی خاص است، یا از طرف خدا مأموریتی ویژه دارد. بلکه همه‌جا تأکید نمود که چون مطیع خدا است خدا به او عنایت دارد و همه پیروزی‌هایش به آن خاطر حاصل آمده که درست کردار و راست گو بوده و با بدیها مخالفت ورزیده و هدفش آن بوده که دروغ و بدی را از جهان براندازد. یعنی او در کتیبه‌هایش بار بار تلقین می‌کند که انسان باید مثل او ستاینده نیکبها و ستیزنده با بدیها باشد. داریوش هم اگر مثل اسکندر ادعای خدایی کرده بود، یا اگر مثل شاهان سامی ادعای نیمه‌خدایی و پیامبری کرده بود، کسی به او اعتراضی نمی‌کرد؛ ولی او یک ایرانی و یک مزدایسن بود و هیچ‌گاه نخواست که خودش را از حد یک انسان فراتر بداند. او همه حقانیتها را از آن خودش می‌دانست، ولی حقانیتی که یک انسان برتر می‌تواند داشته باشد. او در همه‌جا خودش را یک انسان مزدپرست و یک بنده راستین خدا و یک شاه نیرومند و مطاع معرفی نموده و جز این هیچ ادعائی نکرده است.

فضیلتی که شاهان ایران بر شاهان جهان قدیم داشته‌اند در همین نکته ظریف نهفته است، و این فضیلت فقط مخصوص شاهان ایران است. جز شاهان ایران همه شاهان خاورمیانه از شاهان بزرگ گلده و آشور و مصر گرفته تا شاهان کوچک شهرهای شام از جمله اورشلیم، خودشان را خدازاده و خدا یا نیمچه خدا و فرستاده ویژه خدا می‌دانسته و به آن ادعا تصریح می‌کرده‌اند. به عنوان مثال داوود و سلیمان - دوتن از معروف‌ترین شاهان اورشلیم - می‌گفتند که مأموران بلاواسطه خدایشان یهوه هستند و خدا همواره با آنها سخن می‌گوید و راهنمایی می‌کند و قوانین و مقررات آسمانی را تحویلشان می‌دهد تا در میان قوم اسرائیل به اجرا بگذارند. پیش و پس از آنها همه شاهان گلده و آشور تصریح می‌کردند که پیامبر خدای خودشان‌اند و از پیش خدایشان الواح آماده تحویل می‌گرفتند تا مردم براساس دستورهای که در آن نوشته شده بود برای این شاهان بندگی کنند. پس از اینها نیز هر کدام از شخصیت‌های برجسته سامی که در صدد کسب قدرت بوده خودش را فرستاده خدای آسمان (پیامبر) اعلام می‌داشته و به این وسیله تقدسی آسمانی کسب می‌کرده است.

ایران در زمان داریوش تنها ابرقدرت سیاسی جهان و حاکم بلامنازع خاورمیانه بود.

مرزهای امپراتوری داریوش از سیردریا (سیحون) و پنجاب در شرق، تا بالکان و سواحل و جزایر مدیترانه و دره نیل در غرب، و از سرزمینهای دوسوی دریای خزر در شمال تا یمن و اریتره و نیمی از سودان در جنوب گسترده بود. شاهنشاهی ئی به وسعت شاهنشاهی ایران را جهان باستان به چشم ندیده است. اینها هستند کشورهای که داریوش در کتیبه نقش رستم از آنها به عنوان ایالات شاهنشاهی نام می برد: پارس، ماد، خوزستان، پارت، هرات، باختریه، سغد، خوارزم، زرنگ (سیستان)، آرَخَوْتِیَه (غزنی و قندهار)، هندوش (سند)، تنگوش (پنجاب)، گندار (کابل و پشاور)، سگه هوم خوار (نواحی سیحون)، سگه تیز خود (شمال رود ارس)، بابل و آشور (عراق و شام)، عربستان، مُدْرَایَه (مصر و سودان)، ارمنستان، کت پتوکه، لیدیّه، ایونیّه (سواحل غربی اناتولی)، سگه پاردریا (شمال دریای سیاه)، سکودر (مقدونیه)، ایونیّه تکاب (بلغارستان و رومانی)، پوتایه (لیبیا)، کوشیه (حبشه)، مکه (مکران)، کرکه (تونس). نگاهی به کشورهای که در سده بیستم مسیحی در جهان به وجود آمدند کافی است که ما به عظمت کشور داریوش پی ببریم. کشورهای امروزی که در آن روزگار و تا ۱۷۰ سال دیگر در درون مرزهای کشور شاهنشاهی ایران قرار داشتند عبارت‌اند از: تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، افغانستان، پاکستان، ایران، آذربایجان، گرجستان، ارمنستان، ترکیه، بلغارستان، قبرس، نیم بیشتر خاک یونان امروزی به اضافه جزایر کریت و مالت و رودس و جزایر دریای ایژه، عراق، سوریه، لبنان، اسرائیل، فلسطین، اردن، مصر، لیبیا، تونس، به اضافه سواحل جنوبی و غربی خلیج فارس.

داریوش بزرگ که به گواهی تاریخ یکی از درخشان‌ترین چهره‌های سیاسی جهان، و باتدبیرترین، قاطعترین، و پر قدرت‌ترین پادشاهی است که چشم جهان تا کنون به خود دیده است، در آن مرحله زمانی شایسته‌ترین شخصیت برای رهبری آن سرزمین پهناور بود که در زیر نگین داشت. او خودش اهمیت خویشتن را به خوبی درک می کرد، به توانایی‌هایش واقف بود و عیوب خویش را نیز می شناخت (این را در سنگ‌نیشته استخر بر آرامگاه خویش، که پس از این خواهیم خواند، آورده است)؛ و برنامه‌های کاملاً روشن و مشخصی برای اداره این جهان پهناور داشت. شاید اقدام او برای براندازی سلطنت بردیه، علاوه بر رقابت خاندانی، ناشی از همین درک و برنامه او بوده است. شاید هم بردیه واقعاً شایسته جانشینی کوروش و کام‌بوجیه نبوده است.

داریوش به عنوان یگانه شاه جهان و مالک زمین و خزائن و گنجینه‌های روی زمین به خودش حق می داد که ذخایر موجود در گنج‌خانه‌های جهان را به گنج‌خانه شاهنشاهی

انتقال دهد و آنها را در ادارهٔ امور جهان به کار گیرد؛ او به خودش حق می داد که از اقوام تابعش بخواهد که پیوسته بخشهایی از ثمرهٔ کار و تلاششان را به عنوان باج و خراج به دربار او بفرستند و فرزندانشان را برای خدمت در ارتش شاهنشاهی و ادای وظیفه در حفظ صلح و امنیت جهانی در اختیار او بگذارند تا او بتواند از تمدن بشری و ارزشهای تمدنی پاسداری کند و امنیت و آرامش را برای همهٔ مردم خاورمیانه تأمین نماید. مالیاتهایی که او از مردم می گرفت بهای ثبات و آرامشی بود که او در جهان برقرار کرده بود. او حتی خودش را پدر تمدن جهانی تصور می کرد و به همین خاطر هم بود که در گزارشهای یونانیان می بینیم که او طبق دستورالعملهایی ملل تابعه را از بسیاری از کارهای نابخردانه و ضدتمدنی منع می کرد. چنانکه بنوشتهٔ ژوستین، داریوش بزرگ وقتی شنید که مردمی در تونس در مراسم عبادی شان کودکانشان را تقدیم خدایانشان می دارند و به خاطر رضای خدایانشان سر می برند، و شنید که مردمی در آنجا گوشت سگ می خورند، مأمورانی را به قرطاجنه در شمال آفریقا فرستاد و به یونانیان و فینیقیهای این شهر دستور داد که از خوردن گوشت سگ و قربانی کردن انسان در پیشگاه خدایان خودداری کنند.^۱

او در دو سال نخست سلطنتش در مقابله با شورشها خشن عمل کرد و همهٔ مخالفان خود را (کسانی که آنها را دروغگویان و مردم فریبان خواند) بی رحمانه نابود کرد؛ و این ضرورتی بود که پاسداری از نظام شاهنشاهی و تمدن جهانی اقتضا می کرد؛ اما پس از تثبیت قدرتش شیوهٔ عطوفت آمیز کوروش را در پیش گرفت، آزادیهای عقیدتی و فرهنگی اقوام زیر سلطه را به همان نحوی که در زمان کوروش بود برقرار نمود، و خدایان و آداب و رسوم و فرهنگهای اقوام دیگر را به رسمیت شناخته مورد احترام قرار داد. احترام او به عقائد و آداب و رسوم اقوام زیر سلطه به حدی بود که به دستور او در این سرزمینها با هزینهٔ سلطنتی معبدها برپا می شد، و به دستور او برای معبدها اموال و املاک وقفی در نظر گرفته می شد. گرچه ما حتم داریم که داریوش این شیوه را به قصد جلب اطاعت و حمایت مردم و رهبران دینی کشورهای زیر سلطه در پیش گرفت، اما این شیوه از آزاداندیشی شخص داریوش ناشی می شد که یک ایرانی مزدایسن بود. تأثیری که شیوهٔ آزادمنشانهٔ او داشت بسیار ثمربخش بود و از او در میان همهٔ اقوام خاورمیانه یک شخصیت متدین و خداشناس و مقدس و طاهر ساخت که همگان او را قلباً دوست می داشتند. این از آن رو بود که در جهانی که مردم عادت کرده بودند که برای از میان بردن ادیان و خدایان همدیگر به طور دائم در ستیز متقابل و درگیر نابودسازی یکدیگر

باشند، شیوه پدران و آزادمنشان و انسان دوستانه داریوش بزرگ به گونه‌ئی بود که هر قومی می‌پنداشت که داریوش بر دین او است و از خدای او پیروی می‌کند. در اثر همین سیاست حکیمانه بود که در مصر او را فرزند نیت و برادر رع و از تبار فرعونان دانستند و به‌عنوان یک فرعون مقدس مورد تقدیس قرار دادند؛ و در یونان او را کم و بیش همپایه خدای بزرگ یونانیان شمرده «شاه شاهان» و «شاه بزرگ» لقب دادند (و این لقبی بود که در یونان مخصوص زئوس بود)، و اندیشمندان یونانی وی را تا سرحد تقدیس ستودند.

پس از کوروش بزرگ هیچ رهبر سیاسی‌ئی را در تاریخ جهان سراغ نداریم که به‌اندازه داریوش از طرف اقوام زیر سلطه مورد احترام قرار گرفته باشد و همگان در همه‌جا چهره‌ئی یک انسان مقدس را در او دیده باشند. علت این تقدس و احترام همان است که کوروش و داریوش نظامی را در جهان زیر سلطه دولت هخامنشی برقرار کردند که امنیت و آرامش و آسایش را برای همگان به‌ارمغان آورد و به‌دوران ستیزه‌های اقوام و ملل برای مدت‌ها پایان داد، و صلح همگانی را برقرار کرد تا همگان در سایه این آرامش و امنیت به‌کار و سازندگی ادامه دهند.